

دکتر سیدمحمد رادمش

گروه زبان و ادبیات فارسی

مثل در ادب پارسی

۱- معنی، تعریف، حدود مثل ۲- ارزش، فایده، زیبایی مثل ۳- سابقه مثل در روزگار باستان- نمونه‌هایی از امثال ۴- امثال در قرآن و گفتار پیشوایان ۵- ماخذ این نوشته .

۱- مثل، یعنی شبیه و مانند، و مثل یعنی نمونه و نمودار، و جمع هر دو «امثال» است. تشبیل هم یعنی نمودار ساختن و مصور کردن يك مطلب و مثل آوردن. مثل بطور کلی در حکم راهنمایی است که با اشارات خود انسانها را به حقیقتی سوق می‌دهد و آنها را به هدفی مرتبط می‌سازد. مثل نشان‌دهنده راه است، و وسیله‌ای است برای تفکر و برای بیدار کردن و سوق دادن مردم بسوی هدف‌های واقعی زندگی. بنابراین، مثل اصلاً وسیله است نه هدف، گرچه در عین حال، هم نمونه است و هم نموداری است از يك واقعیت عینی.

این رشته از بیان در ادبیات جهان و بویژه در ادب پارسی میدان وسیعی را باز کرده است. شعرا و نویسندگان جهان از روزگار باستان تا امروز برای بیدار ساختن ملت خود و توجه دادن آنها به فضائل انسانی، و نیز برای تقویت مبانی اخلاقی و آداب اجتماعی دانستنهائی بزرگ و کوچک ساخته‌اند، و از این راه پندها داده‌اند

و راهنمایی‌ها کرده‌اند. در آثار ادبی و تاریخی و اجتماعی و مخصوصاً در آثار دینی ملت‌های گذشته که امروز بدست ما رسیده‌است مقدار فراوانی از این داستانهای کوچک و دلنشین و درعین حال بسیار مؤثر و آموزنده را می‌بینیم که هر يك بگونه‌ای حقیقتی از حقایق زندگی را بازگو مینماید.

در کتاب عهد عتیق مثلی است که گویند نمونه قدیمترین مثل‌ها در ممالک شرق نزدیک است. می‌گوید:

شترخار لبنان نزد سرو آزاد لبنان کس فرستاد که دختری را به پسرمن بسزنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده شترخار را پایمال نمود.^۱ قریب به همین مضمون است داستان زیر از عهد عتیق:

درختان رفتند تا برای خود مهر و سروری گزینند. به زیتون پیشنهاد کردند. گفت آیا روغن خود را که خدا و انسان بدان مرا محترم داشته ترک کنم و بردرختان حکمرانی نمایم؟ به درخت انجیر گفتند، توبیا. گفت: شیرینی خود را رها کنم و امارت بردرختان را انتخاب نمایم؟ به درخت موپیشنهاد کردند. او هم گفت: شیوه خود را که خدا و انسان را از من راضی میکند بگذارم و بردرختان حکمرانی کنم؟ عمه درختان آمدند و پیشنهاد را به خار نمودند. خار گفت: می‌پذیرم بشرط آنکه عمه شما در سایه من پناه گیرید و گرنه آتشی از من بیرون آید و تمام سروهای آزاد لبنان را بسوزاند.^۲

* * *

در ادبیات سانسکریت. امثال راجع به حیوانات و نباتات زیاد است که بعضی آنها بصورت کلمات کوتاه باقی مانده است. بونفی محقق جدید آلمانی^۳ و مترجم (پانچانانتار) گوید: «بنیانگذار مثل‌های کوچک، شرقیها بوده‌اند.» او در بررسی‌های خود نشان داده است که آثار بودائی تا چه حد در نشر امثال کوچک در زبان و ادب باستان تأثیر نموده است.

از نمونه مثل‌هایی که عین آن در آداب بودائی بوده و امروز هم وجود دارد همان مثل معروفی است که برزویه طبیب آنرا در مقدمه کللیله و دمنه پهلوی آورده. در کللیله و دمنه بهرامشاهی هم از عربی به فارسی نقل شده است. مثل مذکور درباره انسانی است که روزگار را بغفلت میگذارد و کوچکترین توجه و اندیشه‌ای به آینده و آخرت خود ندارد:

..... همچون آن مرد باشد که از پیش شتر مست بگریخت. و بضرورف خویشتن در چاهی آویخت. و دست در دوشاخ زد که بر بالای چاه رسته بود..... و دو پای خود را بر سر چاه، ماری دید که سراز چاه بیرون گذاشته بود..... پیش خویش زنبورخانه‌ای دید و قدری شه‌دیافت چیزی از آن به لب برد. چنان در حلاوت آن مشغول شد که از کارهای خود غافل گشت^۴ و.....

سنائی غزنوی که در تمثیل از استادان بنام است مثل مذکور را بصورت نظم در آورده است باه اندک تغییر در پایان گوید:

شهوت است آن ترنجبین‌ای مرد که تورا از دو کون غافل کرد

مثل‌هایی چنین در زبان عربی یافته می‌شود که اصلش از مردم خاور زمین است و در همان روزگار باستان در زبانهای دیگر راه یافته است. از این نمونه است مثل معروف: انما اكلت يوم اكل الثور الابيض [یعنی: من آن روز خورده‌شدم که گاو سفید خورده‌شدم].^۶ خلاصه داستان چنین است.

سه گاو در بیشه‌ای بودند، سیاه و سفید و سرخ، و در آن بیشه شیری ساکن بود. گاوها باهم متحد بودند، و شیر را بر آنها دست نبود. روزی شیر به دو گاو سیاه و سرخ نهانی گفت: رنگ من باشما یکی است، و گاو سفید در میان ما بیگانه است. بگذارید او را بکشم و چراگاه تنها آن ما باشد. آن دو فریب خورده بار خود را رها کردند. شیرگاه سفید را بکشت و بعد پیش گاو سرخ آمده او را بهمان گونه بفریفت

و بکشت. سپس قصد خوردن گاه سیاه کرد. گاو سیاه گفت بگذار تا سه بار فریاد کنم.

او چنین فریاد کرد که: من همان روز خورده شدم که گاو سفید خورد شد.^۷

گفت با اینها مراد حجت است لیک جمع اند و جماعت قوت است

برنتابیم یک تنه یا سه نفر پس بپریشان نخست از یکدگر...

در زبان فارسی از روزگار قدیم داستان‌هایی کوچک به نظم و نثر، حاوی پندهای نیک و دلنشینی بوده است. البته این طرز بیان نتیجه روش آموزش هندی و بودایی است که از زمانی پیش از سیروس در پارس راه یافت. از نمونه‌های بس مشهور داستانی است به پهلوی بگونه نظم به نام «درخت آشوریک»، که مناظره‌ای است میان درخت سرزمین آشور [خرماین] و بز، که هر یک برای برتری خود دلیلی می‌آورد.

* * *

هرو دوت مثالی را از سیروس نقل کرده است که خلاصه‌اش این است:

سیروس از مردم لیدی خواسته بود که از طرفداری کرزوس دست بازدارند ولی آنها به حرف او اعتنا نکردند. وقتی که مردم لیدی ناچار مطیع حکومت پارس شدند ایونی‌ها فردی را پیش سیروس فرستادند که همان امتیازی را که برای رعایای کرزوس پذیرفته است برای اینها هم بپذیرد. سیروس در پاسخ، این مثل را گفت:

نی زنی برای ماعی هائی که در دریا شنا می‌کردند نی مینواخت تا با آهننگ آنها را به کنار آورد. هرچه نی زده ماهی‌ها نیامدند دام خود برداشت و آنچنان بموقع افکند که ماهی‌های زیادی را به دام کشید. چون به خشکی آورد دید ماهی‌ها به جست و خیز پرداختند. گفت لازم نیست، حالا دیگر نرقصید. زیرا آن هنگام که من برای شمائی می‌زدم نخواستید برقصید.

خلاصه آنکه ایرانیان ذوق و توجه خاصی به مثل‌گویی و تمثیل داشتند. بخش‌هایی را که ایرانیان به کلیله و دمنه افزودند، و داستانهائی که از پهلوی به عربی درآمد از قبیل:

هزارویک شب یا هزار افسانه ، و سندبادنامه که شامل سی و چهار تمثیل است ، و مرزبان نامه که به سبک کللیله و دمنه در ایران نوشته شد . و نیز مثلنهایی که منسوب است به بزرگمهر ، و در روزگار اسلامی به عربی و سپس به فارسی درآمد ، همه اینها نموداری است از علاقه و ذوق ایرانیان به مثل نویسی و مثل گوئی .

رازی در تفسیر کبیر به قدیمی بودن فن تمثیل در میان ایرانیان اشاره کرده نمونه‌ای آورده است به این عبارت:

قالت البعوضة قد وقعت على نخلة عالية ، و ارادت ان تطير عنها : ياهذه استمسكي ، فاني اريد ان اطير . فقالت النخلة : والله ما شعرت بوقوعك فكيف اشعر بطير انك ! ؟

پشاه ای بردرخت بلند خرمائی نشسته بود ، خواست که از روی آن پرواز کند . گفت ای درخت خرما مرا محکم بگیر . من میخواهم بپریم . درخت خرما گفت : سوگند بخدا تو در آن هنگام که بر من نشستی کوچکترین احساس وزنی نکردم . چگونه با پرواز تو احساس سنگینی کنم .^۸ گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

احمد بن سوکل کاتب قطعه‌ای لطیف را از رودکی گرفته به عربی منظوم ساخته است :

تصور الدنيا بعين الحمى لا بالمتى انت بها تنظر

والد هر بحر فاتخذ زورقا من عمل الخیر به تعبیر

دنیا را با چشم پرهیز بنگر نه با این چشمی که با آن نگاه میکنی . زمانه همچون دریای پهناوری است . از اعمال شایسته زورقی فراهم کن تا از آن سلامت بگذری .

مثل معروفی است از شیر فروشی که بنیرنگ آب در شیر میکرد. سیلی آمد و رمه او بپرد. گفتندش این همان آبهای است که در شیر میکردی همه یکجا جمع شد و یکباره گوسفندان بر بود.

از شاعران و نویسندگان بنام فارسی چون سنائی و عطار و مولوی و سعدی فراوان و لطیف مثلها بر جای مانده که همه حاوی نکات تربیتی و مشوق فضائل اخلاقی است. بسیاری از این مثلها را بزرگان ادب و دانش از روزگار باستان در نظم و نثر ما بیادگار نهاده اند.

مثل در مثل غرب - قدیمی ترین مثلها که در میان غربیها مشهور بوده و هم اکنون موجود و متداول است مثلهای است متسوب به «ایزوپ» که حدود قرن پنجم قبل از میلاد مسیح فراهم آمده است. این مثلها شباعتی دارد به داستانهای که از لقمان حکیم بر جای مانده است. بیشتر مثلهای ایزوپ از زبان حیوانات است بامعانی اخلاقی خاص. این مثلها را بابریوس شاعر یونانی حدود قرن دوم میلادی به نظم آورده. ترجمه دیگری از این امثال حدود قرن چهارم میلادی بیه و سیله اویانوس شاعر و جغرافیدان لاتین انجام یافته است. گویند ایزوپ غلامی بود ز خرید که بعداً صاحبش او را آزاد کرد. روزی خواجهاش او را گفت بهترین اعضای گوسفند را جهت خوراک برای من بخر. اوزبان گوسفند خرید. روز دیگر خواجهاش گفت بدترین اعضای گوسفند را برای من تهیه کن. او باز زبان گوسفند را خرید و آورد خواجهاش را پرسید. ایزوپ شروع کرد بدمدح زبان و ذم زبان و در آن باره برای خواجهاش خودسخنهای گفت حکیمانه. آنچه آنکه خواجهاش را بسیار عجب آمد.

از قرن چهاردهم میلادی مجموعه‌ای در دست است از (پلاندروس) حاوی پندهای حکیمانه که مورد استفاده ادیبان جهان است.

فن مثل نویسی در قرون وسطی در میان ملل غرب رواج بسیار یافت و تدریجاً به منتهای کمال رسید. «لافونتن»^۹ شاعر معروف فرانسه این فن را به اوج رفعت رسانید. پس از او «فلورین»^{۱۰} در این رشته هنرنمایی کرد و در این روش از سخن مقامی بلند یافت [اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸].

ناگفته نماند که مقداری از این امثال در قدیم از منابع شرقی گرفته شده است و بعدها به زبانهای گوناگون درآمده، در روزگارهای بسیار بر جای مانده حکم مثل‌های سائر را پیدا کرده است، از قبیل همان مثلی که ظاهراً از امثال ایزوپ است است و لافونتن با تغییراتی آنرا به شعر لطیف درآورده است و عین آن در بعضی منابع شرقی موجود است. بدین شرح:

۱- طبری در باب حوادث سال هشتاد و دو هجری داستانی را به مهلب بن ابی صفره^{۱۱} منسوب کرده گوید:

فدعا المهلب حبیباً و من حضر من ولده . و دعا بسهم . فحز مت ، وقال :
اتر ونکم کاسریها مجتمعه؟ قالوا : لا . قال افر ونکم کاسریها متفرقة؟ قالوا : نعم .
قال فهکذ الجماعة .

مهلب در مجلسی که فرزندانش نیز بودند چوبه‌های تیری خواست . حاضر آوردند. او چوبه‌ها را بهم بست و خطاب به حاضران گفت: آیا فکر می‌کنید بتوانید اینها را بشکنید؟ گفتند: نه . سپس در حالیکه چوبه‌ها را از هم جدا کرده بود پرسید . گفتند: آری . گفت اینچنین است اتحاد و اجتماع .

۲- ابوهلال عسگری این داستان را به «قیس بن عاصم» نسبت داده سخن را با ابیات زیر به پایان رسانیده است:

بصلاح ذات البین طول بقاءکم

ان مد فی عمری و ان لم یمدد

حتی تلین قلوبکم و جلودکم

لمسود منکم و غیر مسود

ان القداح اذا جمعن فرامها

بالكسر ذوحنق وبطش باليد

عزت فلم تكسر وان هي بددت

و الوهن والتكسير للمتبدد

ترجمه :

ادامه حیات شما وابسته است به صلح و صفائی که میان شماست چه در زمان زندگی من و چه پس از من . و بقای شما تا زمانی است که دلهای شما و بدنهای شما برای سیاه و غیر سیاهتان و بزرگ و کوچکتان بهم نزدیک باشد و بیکدیگر عطف داشته باشید . چوبه های تیری که محکم بهم بسته شده اند اگر مردی با خشم و مهابت تمام هم بخواند آنها را بشکند نمیتواند . چوبه ها بیکدیگر را سخت گرفته اند و لذا شکسته نمی شوند . اما اگر اینها از هم جدا شوند مسلماً شکسته خواهند شد زیرا ضعف و شکست همیشه متوجه تفرق و متفرق است .

۳- مرزبان نامه در داستان ماروبرزگر گوید:

بنگر که از نیش پشه ای چند که چون به تراز و تعاون دست یکی میکنند با پیکر

پیل و هیکل گاو میش چه می رود . علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کونوا جمعاً یا بنی اذا عتری علوم انسانی

خطب ولانتفر قوا آحاداً

تا بی القداح اذا جمعن تکسراً

و اذا فترقن تکسرت افراداً

ای فرزندانم در آن هنگام که حادثه بزرگی به شما روی آورد با هم متحد باشید و پراکنده نگردید . چوبه های تیر تا زمانی که بهم پیوسته اند از شکسته شدن محفوظند . اما بمحض آنکه از هم جدا شدند و یکی یکی گشتند شکسته خواهند شد .

۴- جامی در سلسله الذهب، دفتر اول، داستان مذکور را در قالب ابیاتی آورده است به این مطلع :

خسروی را که بود فرزندان وقت رفتن رسید از این زندان

و سخن را به بیت زیر پایان داده است.

گفت باشید اگر بهم همپشت بشکند زودپشت خصم درشت

پایان مقاله اول



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حواشی

- ۱- کنایه است از تقاضای بیجا و بلند پروازی ناروا
- ۲- این گونه مثل‌ها را بصورت‌های دیگری در ادب فارسی ملاحظه می‌کنیم: از آن جمله ناصر خسرو در داستان چنار و کدوبن:
نشنیده‌ای که زیر چناری کدوبنی
برست و بردوید بر او بر به روزیست
پرسید از آن چنار که تو چند روزه‌ای
گفتا چنار: سال مرا بیشتر زمی است
خندید پس کدو که من از تو به بیست روز
برتر شدم بگوی که این کاغذی ز چیست
- و همین مثل را خاقانی در مآثره چنار و بید انجیر آورده است باین مطلع:
گر بر جسد چنار چالاک
بید انجیری بر آید از خاک
۳- متوفی ۱۸۸۱ میلادی
- ۴- کلیله و دمنه بهرامشاهی، طبع تهران، ص ۵۱
- ۵- حدیقه الحقیقه: داستان بدینگونه شروع شده است
آن شنیدی که در ولایت شام
رفته بردند اشتران به چرام
شتر مست در بیابانی
کرد قصد هلاک نادانی
مرد در راه خویش چاهی دید
خویشتن را در آن پناهی دید
دست‌ها را به خار زد چون ورد
پسایها نیز در شکافی کرد
دید در گوشه‌های خار نحیف
اندکی زان ترنجبین لطیف
لذت آن بکرد مدهوشش
مگر آن خوف شد فراموشش
- ۶- الحیدانی صاحب مجمع الامثال گوید: امیرمؤمنان در روز قتل عثمان به همین مثل تمثیل فرمود.
- ۷- مولوی هم داستانی را همانند این مثل آورده است: دفتر دوم بیت ۲۱۷۸ بعد
باغبانی چون نظر در باغ کرد
دید چون دزدان باغ خود سه‌مر
یک فقیه و یک شریف و صوفی
هر یکی شوخی فضولی بوفی
- ۷- لافوتن، نویسنده معروف فرانسه این داستان را بگونه‌ای دیگر در کتاب خود به نام عرابه و مگر آورده است.
- ۸- متولد ۱۶۲۱ میلادی و متوفی ۱۶۹۵
- ۹- متولد ۱۶۵۵ و متوفی ۱۷۴۹
- ۱۰- اواز امرای اموی است: در زمان عبدالملک حاکم خراسان شد و فاش ۸۳ هجری بوده است.